

منبع : موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان

واقعه ۱۵ خرداد از منظر سپهبد مبصر

با وجود گذشت ۴۲ سال از واقعه قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و به رغم نگارش کتابها و مقالات چندی درباره این خیزش مردمی، همچنان ابعاد گوناگون این رخداد به طور شایسته واکاوی نشده است. در این نوشته برخلاف تحلیلهای مرسوم، از منظر یکی از عوامل سرکوب قیام به این رویداد نگرسته می‌شود.

حدود نه سال پیش انتشارات کتاب ایران بخشهایی از خاطرات سپهبد محسن مبصر را منتشر کرد. در این میان مطالعه و بررسی گزیده‌ای از یادمانده‌های مبصر که به اتفاقات و ماجرای ۱۵ خرداد اختصاص دارد، جالب است؛ به ویژه آنکه توجه داشته باشیم مبصر در آن هنگامه از سوی نصیری، رئیس شهرستانی، عهده دار سرکوب قیام شد. به عبارت دیگر مسئولیت حفظ نظم و پیشگیری از شورش در قم به او محول گردید. مبصر در آن ایام معاون انتظامی شهرستانی بود.

به هر روی، با آغاز نخست‌وزیری اسدالله علم، زمزمه‌های اعتراض و مخالفت مردمی به خصوص در قشر دیندار جامعه رو به فزونی نهاد. آن عصیان همگانی از همان روزهای نخست فروردین ۴۲ شدت گرفت. مدرسه فیضیه قم، کانون پراکنش مبارزه به شمار می‌آمد. رژیم پهلوی متأثر از تصمیم نابردانه‌ای تصمیم به اعزام نیروی نظامی به قم گرفت. به نوشته مبصر « شماری از سربازان گارد شاهنشاهی (گارد جاویدان) را با پوشاک غیرنظامی در روزی که قرار بود در مدرسه فیضیه تظاهرات برپا شود به آنجا فرستادند و آن سربازان روز دوم فروردین [۱۳۴۲] به مدرسه فیضیه ریختند و با طلبه‌ها ... کتک کاری کردند و می‌گویند دو یا سه نفر هم از طلبه‌ها کشته شدند.»

برای احادی کمترین تردیدی باقی نمانده بود که این نیروهای لباس شخصی همانا سربازان گارد شاه بودند، نظامیانی که فراموش کرده بودند « کفش یک شکل سربازی» به پا نکنند و « به صف نایستند» و به یکباره شعار « جاوید شاه» سر ندهند، آنان با این اقدام ناشیانه علائم و ردپای روشنی از خود به جای گذاردند؛ ردپایی که به کاخ شاه امتداد می‌یافت.

به اظهار مبصر « این طرح را تیمسار نصیری پیشنهاد کرده و آقای علم آن را پسندیده و معلوم نیست چگونه به تصویب اعلیحضرت رسانیده و دستور اجرای آن را از سوی ایشان صادر کرده بود» اجرای چنین عملیات ناپخته و کودکانه‌ای تنها این پیام را در برداشت که اینک شاه مستقیماً به صحنه کارزار با روحانیان آمده است و به هر قیمتی قصد سرکوب آنان را دارد. شاه برگ برنده خود را که همانا توسل به قوه قهریه و سرکوب و ارباب و قتل بود، رو کرد. در مقابل وی رهبر میانسال نهضت نوین اسلامی قرار داشت که دشمنان و مخالفانش نیز شجاعت و شهامت او را تحسین می‌کردند. به نوشته مبصر « [آیت‌الله] خمینی در آن روزها مدرس فقه و شخصی بسیار نترس و با جریزه و بی گذشت و مخالف سازش، شناخته می‌شد.»

سیزدهم خرداد ۱۳۴۲ مقارن با دهم محرم شد. روحانیان فرصت را مغتنم شمرده و به منظور تبلیغ گسترده رهسپار اقصی نقاط کشور شدند. براساس خبرهای نگران کننده‌ای که به زمامداران حاکمیت پهلوی رسیده بود، عوامل رژیم در آماده باش به سر می‌بردند. مبصر در یادمانده‌هایش می‌گوید : « بامداد روز ۴۲/۳/۱۲ تیمسار نصیری، رئیس شهرستانی کل کشور مرا که معاونت انتظامی شهرستانی را به عهده داشتم به دفترش خواند و گفت : امروز قرار است یکی از روحانیون به نام [آیت‌الله] روح‌الله خمینی در قم به منبر برود، از دولت و اصلاحاتی که در دست اجرا هستند انتقاد و به آنها اعتراض کند، چون آگاهی داریم که او در سخنرانی خود قصد تحریک مردم را دارد شما مأموریت دارید که هرچه زودتر خود را به قم برسانید و ترتیب کار را به گونه‌ای بدهید که مردم پس از شنیدن سخنان تحریک‌آمیز وی دست به اغتشاش نزنند.» از این رو، به دستور نصیری، یگانی از لشکر گارد که در پادگان علی‌آباد مستقر بود برای حسن انجام مأموریت، در اختیار مبصر قرار گرفت. خواست نصیری از مبصر نیز روشن بود؛ جلوگیری از شورش مردم پس از سخنرانی امام.

روز عاشورا فرا رسید. سیل جمعیت از منزل آیت‌الله العظمی خمینی تا صحن و تا مدرسه فیضیه، خط سیر شکوهمندی پدید آورده بود و همه دیده‌ها به یک نفر دوخته شده بود. در چنین اوضاعی، مبصر به قم می‌رسد و به شهرستانی می‌رود و تصمیم می‌گیرد تا شاید مانع ایراد سخنرانی آیت‌الله شود.

با خود اندیشیدم که بلکه بتوانم [آیت‌الله] خمینی را از رفتن به منبر منصرف کنم. به آگاهی شهرستانی قم دستور دادم که کوشش کند گفت وگویی تلفنی مستقیم مرا نخست با [آیت‌الله] خمینی و سپس با شخصی به نام آقا حسن طباطبایی قمی فراهم نماید.

آقاحسن طباطبایي اهل قم و زمانی نماینده قم در مجلس شورای ملی بوده و در قم و به ویژه در میان روحانیان نفوذ داشته است. او از دوستان سپهبد تیمور بختیار بود و اغلب به دیدن او می‌آمد و با من هم که رئیس ستاد فرماندهی نظامی تهران بودم آشنایی و دوستی داشت... ابتدا با طباطبایي گفت وگویی تلفنی کوتاهی داشتم... گفت: تیمسار، شما اینجا چه می‌کنید، مگر از جانتان سیر شده‌اید؟ مطالب بسیار ناهنجار و توهین‌آمیز نسبت به دولت و اعلیحضرت بیان نمود... بعد رئیس آگاهی با خوشحالی خبر داد که توانسته ارتباط تلفنی مرا با [آیت‌الله] خمینی برقرار کند... خود را معرفی کردم و گفتم که من یک سربازم و مأموریت دارم که امروز از هرگونه بی‌نظمی در قم جلوگیری کنم. این مأموریت را هم به هر قیمتی که شده انجام خواهم داد چون می‌دانم و یقین دارم که شما راضی نخواهید بود که در عاشورا در قم خون ناحقی بر زمین بریزد و بی‌گناهی کشته شود. می‌خواستم از شما خواهش کنم که از رفتن به مسجد خودداری فرمائید. با لهجه ویژه خود چنین گفت: اینکه نمی‌شود، همان طور که شما مأموریت جلوگیری از بی‌نظمی در قم را دارید، من هم مأموریت دارم به مسجد بروم و منبر بگیرم و با مردم که منتظر هستند گفت وگو کنم و مطالب لازم را برای آنها شرح دهم و آنها را راهنمایی کنم. این تکلیف شرعی من است.

پاسخ قاطع و شفاف مرجع عالیقدر و زعیم نهضت، نشان دهنده عزم و اراده قوی ایشان در پیشبرد هدفهای مقدس جنبش و آشتی‌ناپذیری در برابر حاکمیت پهلوی دوم و عوامل وی به شمار می‌آید. حوالی ظهر ۱۳ خرداد/ ۱۰ محرم، آیت‌الله العظمی خمینی به منبر رفت و طی سخنان شدیدالحنی از سیاستهای شاه انتقاد کرد.

مبصر به گاه سخنرانی رهبر جنبش، تنها به یادداشت برداری از بیانات ایشان اکتفا می‌کرد، تا در اولین فرصت آن را به اطلاع مرکز برساند. مبصر بنا به اقرار خود برای کنترل آشفتگی عصبی و خودداری از حمله به مراسم مبادرت به خوردن تعدادی قرص «لیبریوم» می‌کند. به نوشته مبصر «من آن قدر قرص مسکن خورده بودم که در حال نزدیک به بیهوشی بودم.» به گفته مبصر، وی روزهای چهاردهم و پانزدهم خرداد را در بستر بیماری گذراند و روز واقعه (۱۵ خرداد) به صدای زنگ تلفن از خواب برخاست. نصیری از آن سوی خط، وی را به سرعت احضار می‌کند و به او اطلاع می‌دهد که شب گذشته آیت‌الله العظمی خمینی دستگیر شده و مردم قم و اطراف تا بامداد اجتماع کرده و به تظاهرات پرداخته‌اند و شهربانی را محاصره نموده‌اند و ژنرال در خواب بوده است. به دستور شخص شاه بار دیگر مبصر عازم قم می‌شود. سرتیپ پرویز خسروانی، سروان کاویانی و سرهنگ پرتو، همکاران اصلی او در این مأموریت بودند.

به گفته مبصر حدود ۱۰۰ هزار نفر اطراف مقر ژاندارمری قم در انتهای جاده تهران - قم، نزدیک پمپ بنزین اجتماع کرده بودند. خیابانهای اصلی شهر منتهی به حرم حضرت معصومه (س) نیز مملو از جمعیت بود. رگبار گلوله به سوی جمعیت شلیک می‌شود. مبصر در خاطراتش خود را میرا از صدور دستور تیراندازی به مردم و به خاک و خون کشیدن آنها، قلمداد می‌کند و شلیک به جمع کثیری از مردم بی‌گناه را یک اقدام شتابزده و واکنشی متأثر از اوضاع برهم ریخته می‌داند، در عین حال که سروان کاویانی را به خاطر این آتشبازی ستایش می‌کند. به نوشته مبصر این درگیری خونین با به جا نهادن ۲۷ کشته، حدود چهل دقیقه ادامه یافت و پس از پراکنده شدن جمعیت، وی به کار سروسامان دادن اوضاع مغشوش و از هم پاشیده شهر قم پرداخت. به نوشته مبصر:

« ۱. پیش از هر کار درباره جمع‌آوری اجساد و فرستادن زخمیها به بیمارستان و زدودن آثار زدو خورد به فرماندار و شهردار قم آموزشهای لازم داده شد. ۲. دستور دادم درهای زیارتگاه را ببندند و کسی را جز چند خدام شناخته شده به داخل راه ندهند. ۳. نقشه شهر قم را از شهردار خواستم تا ترتیب کار حفاظت اماکن و چهارراههای حساس شهر داده شود و...»

با اقدام سبعانه مبصر و تیم همراهش، اوضاع قم با برجای نهادن شهدا و مجروحان فراوان به حالت عادی بازگشت و روز بعد وی به اتفاق نیروهای تحت فرماندهی‌اش، فاتحانه از شهر بازدید می‌کند و شبانگاه به تهران بازمی‌گردد. در تهران پاکروان تحسین‌گر اقدامات او است. در ملاقات با علم، نخست‌وزیر او را با «قربان وجودت» گردهم مورد خطاب قرار می‌دهد. مبصر ۲۳ سال بعد، هنگام تدوین خاطراتش، از واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ به مثابه زمینه ساز انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ یاد می‌کند و در برابر سازش‌ناپذیری امام سر تعظیم فرود می‌آورد. در پی این رخداد، نصیری به ریاست سازمان اطلاعات و امنیت کشور و مبصر به مدت شش سال به ریاست شهربانی منصوب می‌شود و در واقع ارتقاء مقام می‌یابند. سپهبد مبصر در سال ۱۳۷۵ در سن ۷۹ سالگی هنگامی که از میهمانی شبانه در خانه ارتشبد فریدون جم به خانه بازمی‌گشت بر اثر سکته قلبی در خیابانی در لندن درگذشت.